

درجه معیاری در گونه معیار فارسی

دکتر ناصرقلی سارلی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم

چکیده

این نوشته که با طرح پرسشی بنیادین درباره امکان سنجش درجه سختگی و معیاری زبان و نیز مقایسه زبانها از حیث درجه معیاری آغاز می شود، در پی روشن ساختن مفهوم درجه معیاری و نیز به دست آوردن ملاکها و ضوابطی معتبر و عینی برای این امر است. این ملاکها با در نظر داشتن چارچوب نظری پیشنهادی فرگوسن و نیز ویژگیهای آرمانی زبان معیار تعیین شده، و با توجه به آن، چارچوبی نظری به دست داده شده و گونه معیار فارسی در این چارچوب از دید کلان بررسی گردیده است. ملاکهای پیشنهادی در این چارچوب نظری چهار دسته است: الف) ملاکهای مربوط به نحوه کاربرد زبان و گستره آن ب) ملاکهای مربوط به میزان انعطاف و سختگیری در تدوین و تثبیت زبان ج) ملاکهای مربوط به موقعیت زبان معیار در جامعه زبانی د) ملاکهای مرتبط با پذیرش زبان معیار از سوی مردم. نتیجه پژوهش این است که زبان فارسی از حیث درجه معیاری با توجه به دسته الف و ب وضعیتی نه چندان مطلوب اما رو به رشد و با توجه به دسته ج و د وضعیتی مطلوب دارد.

کلید واژه: زبان فارسی، زبان معیار، درجه معیاری زبان، گونه معیار فارسی

مقدمه

زبان معیار یکی از گونه‌های زبانی رایج در جامعه زبانی است که با تغییراتی که در صورت ساخت و نیز نقش و کارکرد آن ایجاد می‌گردد از سوی بیشتر افراد جامعه زبانی به عنوان الگوی زبانی معتبر پذیرفته می‌شود و در نوشتارهای رسمی و گفتارهای برنامه‌ریزی شده به کار می‌رود (سارلی، ۱۳۸۲: ۳۹). پیداست که زبانها از حیث ویژگیهایی که برای زبان معیار در این تعریف ذکر شده یکسان نیستند. این امر بدان معناست که درجه معیاری زبانها با یکدیگر متفاوت است اما به سبب اینکه مسائل غیر زبانی نیز در این زمینه دخیل است، گاه اظهارنظر و داوری در باب درجه معیاری زبانها به اعتراض و مخالفت رو به رو شده است. در این مقاله به طرح مسائل مرتبط با این موضوع خواهیم پرداخت و دریچه‌ای از نظرگاه زبانشناسی اجتماعی به آن خواهیم گشود.

به این پرسش که آیا می‌توان زبانها را از حیث معیاری با یکدیگر مقایسه، و آنها را از این دید رتبه‌بندی کرد، پاسخهایی متفاوت داده شده‌است. گاروین^۱ و ماتیو^۲ که زبان معیار را در مقابل گفتار محلی^۳ قرارداده‌اند، این دو را به ترتیب، همبسته فرهنگ شهری^۴ و فرهنگ محلی^۵ شمرده‌اند. به نظر آنان، زبان معیار، لازمه زبانی عمده فرهنگ شهری به شمار می‌رود و همان طور که هر فرهنگ را می‌توان شهری‌تر یا محلی‌تر از فرهنگی دیگر شمرد، درجه معیاری زبانها را هم می‌توان با هم مقایسه کرد و زبانی را معیارتر از زبان دیگر دانست (Garvin and Mathiot, 1956:pp 356-6).

هاگن^۶، زبانشناسی که یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان زبان معیار و معیارسازی زبان است، زبان فرانسه را معیار شده‌ترین زبان اروپا و معیارتر از زبانهایی چون انگلیسی و آلمانی به حساب آورده است (Haugen, 1966:pp341-52). جیمز و لسلای میلروی^۷ نیز زبان فرانسه را منطقی‌تر و معیارتر از زبان انگلیسی شمرده‌اند (Milroy and Milroy, 1985:p2).

این‌گونه مقایسه و سنجش درجه معیاری زبانها از دیدگاه‌های مختلف مورد انتقاد قرار گرفته‌است. روبین^۸ معتقد است وقتی زبانشناسان از درجه معیاری زبانی خاص سخن می‌گویند، معلوم نیست منظورشان چیست. او بویژه هاگن را مورد انتقاد قرار می‌دهد و نظر او را درباره معیارتر زبان فرانسه نسبت به سایر زبانهای اروپایی مبهم می‌یابد: آیا زبان فرانسه نظام‌مندتر است یا به عنوان هنجاری واحد، توافق بیشتری بر سر آن وجود دارد. بیش از دیگر

زبانها در معرض روند معیارسازی قرار داشته‌است یا به عنوان هنجار، کاربرد وسیعی یافته یا گونه‌های سبکی و موقعیتی بیشتری درون آن وجود دارد؟ (Rubin, 1997:pp167-73) بدین‌سان انتقاداتی از این دست بیشتر به ابهام در مفهوم درجه معیاری و نامشخص بودن ملاکهای آن معطوف است.

گروهی دیگر از منتقدان با مقایسه و سنجش زبانها از حیث درجه معیاری مخالفت بنیادی‌تری دارند. آنها تقسیم‌بندی زبانها به معیارتر و نامعیارتر را حاصل تصور و نگاهی خاص به جهان می‌دانند؛ نگاهی که کشورهای جهان را به دو دسته مدرن یا توسعه یافته و سنتی یا توسعه نیافته تقسیم، و چنین استدلال می‌کنند که دلیل توسعه نیافتگی اقتصادی کشورهای غیرعربی، نداشتن ویژگیها و خصوصیات فرهنگی و اجتماعی خاصی است که جوامع مدرن غربی از آن برخوردارند.

یکی از این ویژگیها، داشتن زبان توسعه یافته است. مطابق این نگاه، زبان کشورهای پیشرفته از زبان دیگر کشورها معیارتر است. منتقدان این دیدگاه و تقسیم‌بندی برآمده از آن را دربردارنده نوعی سوگیری و جانبداری به نفع کشورهای غربی و به تعبیر مانیکاس^۹ توجیه‌کننده امپریالیسم می‌شمارند (Williams, 1992:pp123-4). به این ترتیب از نظر این گروه از منتقدان، ادعای معیارتر بودن زبانی نسبت به زبانهای دیگر، دلائل ایدئولوژیک، سیاسی و گاه ملی‌گرایانه دارد؛ چنانکه به طور مثال مردم فرانسه، زبان خود را دارای وضوح و منطق ذاتی و در نتیجه معیارترین زبان دنیا می‌انگارند.

مفهوم درجه معیاری زبان

برای روشن شدن مفهوم درجه معیاری، پیشتر لازم است میان «نظام» و «کاربرد» تفکیک قائل شویم. از دیدگاه زبانشناسی جدید، هیچ گونه زبانی (زبان، گویش، لهجه) از حیث «نظام» بر سایر گونه‌های زبانی برتری ندارد. همه گونه‌های زبانی، نظامهایی پیچیده، قانونمند و دارای ساختارند و برای رفع نیازهای ارتباطی کاربران و گویشوران خود کاملاً مناسبند. پژوهشهای زبانشناسان ساختارگرای امریکایی در زبانهای سرخ‌پوستان امریکا و برخی زبانشناسان اجتماعی چون ویلیام لبوف^{۱۰} کاملاً مؤید همین نظر است. بنابراین تمام زبانها و گویشها به عنوان «نظام» زبانی به یک اندازه کارآمد هستند. اما زبانها و گویشها از حیث «کاربرد» کاملاً قابل مقایسه و

رتبه‌بندی هستند. برخی زبانها تنها در گفتار به کار می‌روند و دامنه «کاربرد» برخی دیگر به نوشتار نیز گسترش یافته است. «کاربرد» نوشتاری زبانهای مختلف نیز تفاوت‌های بسیاری با هم دارد.

با اینکه نمی‌توان با قاطعیت گفت که زبانهایی که معیارتر تلقی شده‌اند، ویژگیهای زبانی خاصی ندارند که آنها را از زبانهای نامعیارتر متمایز می‌سازد. باید گفت مفهوم درجه معیاری زبانها، بیشتر با «کاربرد» زبان در ارتباط است تا با «نظام» آن. آن ویژگیهای زبانی احتمالی که ممکن است زبانهای معیارتر را متمایز سازد نیز ناشی از «کاربرد» گسترده‌تر آنهاست نه برتری «نظام» زبانی آنها.

این ادعا که زبان فرانسه معیارترین زبان دنیاست، هرگز به معنای برتری «نظام» زبان فرانسه معیار نسبت به «نظام» زبانهای دیگر نیست. پایه و مبنای این ادعا، برخی «کاربرد»های زبان فرانسه در آثار نویسندگان بزرگی چون روسو، هوگو و موپاسان است. ممکن است زبانی ساختار پیچیده‌تری داشته باشد و ظرافتهای بیشتری را بازتاب دهد اما این امر هرگز گواهی برای برتری یک «نظام» زبانی بر دیگری نیست.

از اینجاست که اشکالات مهم منتقدان گروه دوم آشکار می‌شود. ظاهراً آنها توسعه یافتگی زبانهای غربی را به معنای برتری «نظام» آن زبانها گرفته‌اند. ضمن اینکه دیدگاه آنها این واقعیت عینی را نادیده می‌گیرد که زبانهای غربی - بویژه انگلیسی و فرانسه - چنان «کاربرد» گسترده‌ای یافته است که در نوشتارهای علمی در کشورهای خود و بسیاری از کشورهای دیگر بی‌رقیب مانده‌اند. گذشته از این، مقایسه زبانها از حیث درجه معیاری تنها زبانهای غربی را در مقابل زبانهای غیرغربی قرار نمی‌دهد و زبانهای غربی هم با یکدیگر مقایسه می‌شود. هم‌چنین انتقادات این گروه بیش از اینکه بر دلایل زبانی استوار باشد، بر دلایل ایدئولوژیک و سیاسی مبتنی است؛ خصوصاً رنگ و بوی عقاید سیاسی و فکری رایج در کشورهای درحال توسعه را دارد.

به هر روی، برای یافتن پاسخی به انتقادات گروه اول ناگزیریم به رتبه‌بندیها و تقسیم‌بندیهای صورت گرفته درباره زبان معیار رجوع کنیم و ملاکهای تعیین درجه معیاری زبان را از مبانی رتبه‌بندی آنها به دست آوریم؛ ضمن اینکه اهداف آرمانی معیارسازی زبان نیز باید در تعیین درجه معیاری جایگاهی داشته باشد.

ملاکهای تعیین درجه معیاری زبان در سطح بندی زبانها

برخی زبان‌شناسان برای زبانهای معیار سطوحی قائل شده و زبانهای معیار را رتبه‌بندی کرده‌اند. در تعیین سطوح و رتبه‌ها، «کاربرد» زبان در نوشتار اهمیت فراوان دارد و برخی تعیین سطحها تنها با ملاک «کاربرد» داشتن یا نداشتن در نوشتار صورت پذیرفته است. در میان «کاربرد»های مختلف نوشتاری نیز «کاربرد»های علمی (زبان علم) اهمیت والایی دارد و زبانهایی که در کتابهای دانشگاهی و مقالات علمی (کاربردهای سطح بالای علمی) «کاربرد» دارد، در والاترین سطوح معیاری قرار گرفته است.

کلوس^{۱۱} برای زبانها از حیث درجه معیاری شش سطح قائل شده است که پنج سطح از آن تقریباً یک پیوستار را تشکیل می‌دهد:

۱- «زبان معیار پخته» که تمام علوم و دانشهای جدید را در سطوح دانشگاهی می‌توان به کمک آن آموزش داد. این سطح از نظر کلوس، بالاترین درجه معیاری را داراست. روشن است که دلیل این امر «کاربرد» در سطوح عالی دانشگاه است.

۲- «زبان معیار گروه‌های کوچک» که هنجارهای آن روزگاری مناسب بوده‌اند. اما اکنون جامعه زبانی چنین زبانهایی چنان کوچک است که قلمرو گسترده‌تر تمدن و علوم جدید را هرگز نمی‌توان به کمک آن شناخت و شناساند.

۳- «زبان معیار جوان» که به تازگی به کمک فرهنگ لغتها و کتابهای دستوری تدوین یافته و تثبیت شده است. این زبان برای آموزش دوره ابتدایی مناسب است اما هنوز برای سطوح دانشگاهی و تحصیلات عالی، توانایی و قابلیت لازم را ندارد.

۴- «زبان معیار نشده دارای الفبا» که به نوشتار درآمده اما هیچ نوع معیارسازی در آن صورت نگرفته است و کتابهای دستوری و فرهنگ لغت ندارد. بعید به نظر می‌رسد چنین زبانی در کوتاه مدت و حتی میان مدت، قابلیت و توانایی آن را بیابد که مانند زبان معیار پخته، رسانه آموزش تمام علوم دانشگاهی گردد.

۵- «زبان نانوشته» یا «زبانی که کمتر چیزی به آن نوشته شده است» (Fasold, 1984: p70)

سطح ششم، زبان معیار کلاسیک است که تنها در کتابهای قرون گذشته به کار رفته است و مرزهای روشن و قاطعی با دیگر سطوح معیار دارد؛ حال اینکه مرز دیگر سطوح چندان روشن و قطعی نیست. از این رو زبان معیار کلاسیک در پیوستار یاد شده جای نگرفته است.

رتبه‌بندی دیگر زبانها از حیث درجه معیاری به دست فرگوسن^{۱۲} صورت پذیرفته است. او هنگام بررسی زبانهای معیار دنیا و در جستجوی ملاکهایی برای سنجش و اندازه‌گیری توسعه زبان به شیوه‌ای که با سنجش و اندازه‌گیری توسعه غیرزبانی نیز همبستگی داشته باشد به دو ملاک دست یافته و برای هر یک سطوحی ذکر کرده است:

(۱) میزان استفاده از زبان نوشتاری در جامعه (۲) معیاری زبان

ملاک میزان استفاده از زبان نوشتاری در جامعه آشکارا با «کاربرد» زبان ارتباط دارد. از این رو می‌تواند با درجه معیاری زبان مرتبط باشد. فرگوسن با اذعان به وجود تفاوت‌های عمده در زبانها از حیث گستره «کاربرد» زبان نوشتاری و دشواری رتبه‌بندی زبانها در نموداری تک بعدی، طرح اولیه‌ای ارائه کرده است:

۱- نوشتار صفر (W0) که شامل زبانهایی است که یا دستگاه خط ندارند یا اعضای جامعه زبانی آن هیچ نوشتار فراگیری را به کار نمی‌برند و استفاده از نظام نوشتاری به کاربردهای خاص و کم‌اهمیت محدود شده است یا اینکه دستگاه خطی دارند که در برخی فرهنگهای لغت، کتابهای دستوری، کتابهای درسی و مانند آن استفاده شده اما هنوز در جامعه به طور وسیع به کار نمی‌رود.

۲- «نوشتار ۱» (W1) که شامل زبانهایی است که در مقاصد نوشتاری عادی به کار رفته است. در این زبانها اغلب مقدار قابل توجهی شعر، ادبیات عامیانه و برخی مطالب ترجمه‌ای وجود دارد. منظور از مقاصد نوشتاری عادی در طرح اولیه فرگوسن، نامه‌های شخصی، نشریات ادواری، روزنامه‌ها و کتابهای ترجمه نشده است. به نظر فرگوسن، بسیاری از زبانها در این سطح نوشتاری قرار دارند.

۳- «نوشتار ۲» (W2) که شامل زبانهایی است که پژوهشهای دست اول علوم تجربی و دقیق پیوسته به آن منتشر می‌گردد. تعداد این زبانها هنوز اندک است. این زبان را اغلب جوامع زبانی دیگر نیز برای ارتباط و مراوده مورد استفاده قرار می‌دهند. تعداد این زبانها به سبب برنامه‌های زبانی کشورها برای توسعه زبان خود رو به فزونی است.

۴- «نوشتار ۳» (W3) که شامل زبانهایی است که علاوه بر داشتن تواناییهای زبانهای «نوشتار ۲»، ترجمه آثار علمی و اندیشه‌های دقیق مرتباً به آنها منتشر می‌گردد (Ferruson, 1962:pp268-70).

پیداست که به نظر فرگوسن «کاربرد» زبان در نوشتار، آن هم نوشتارهای علمی سطح بالا، سبب افزایش درجه توسعه یافتگی آن می‌شود.

ملاک دیگر فرگوسن برای توسعه زبان، معیاری آن است. به دلیل اینکه هر زبان معیار در جامعه زبانی خود موقعیتی یگانه دارد و نمی‌توان دقیقاً آن را با سایر زبانهای معیار مقایسه کرد، یافتن ضوابطی برای معیاری زبان - که موضوع این مقاله است - از دشواریهای سطح‌بندی فرگوسن در زمینه معیاری زبانها بوده است. با این حال فرگوسن برای معیاری زبانها دو نقطه پایانی فرض کرده است: معیار صفر (St0) و معیار ۲ (St2). در میان این دو نقطه پایانی طیفی قرار می‌گیرد که با وجود داشتن درجات و طبقات مختلف معیار ۱ (St1) نامیده می‌شود (Ibid:pp269-71).

فرگوسن در این سطح‌بندی به مسائلی چون «وجود یا نبود تنوع گویشی»، «پذیرش عام هنجارهای معیار»، «وحدت یا کثرت هنجارهای کلانی که معیار شمرده می‌شود»، «میزان تفاوت میان گفتار و نوشتار» و «گستره کاربرد زبان معیار» توجه کرده است.

معیار صفر، زبانهایی را شامل است که در معرض روند معیارسازی قرار نگرفته‌اند و تغییرات و تنوعات گویشی فراوانی در آنها دیده می‌شود. فرگوسن برای این سطح زبان کردی را مثال می‌زند که تنوع گویشی قابل توجهی در آن وجود دارد و هیچ‌گونه‌ای از آن نزد گویشوران گونه‌های مختلف کردی قبول عام نیافته و پذیرفته نشده است.

در معیار ۲، معیار آرمانی، هنجاری واحد وجود دارد که قبول عام یافته است و احساس می‌شود با اندک تغییراتی برای همه کاربردها و مقاصد زبانی مناسب است. در این سطح آرمانی، تفاوت‌های موجود میان گونه‌ها و گویشهای جغرافیایی، اجتماعی و نیز گفتار و نوشتار اندک و در حال کم شدن است و هیچ یک از گویشهای جغرافیایی، تفاوت و تمایز زیادی با معیار ندارد.

فرگوسن منظور خود را از معیار ۱ به روشنی بیان نکرده اما می‌توان از فحوای کلام او و مثالهایی که آورده است، مقصود او را دریافت. مقصود، زبانهایی است که هنجار یا هنجارهای آن قبول عام نیافته و تنها به طور نسبی مورد پذیرش قرار گرفته‌است. مردم نیز احساس می‌کنند این زبان یا زبان‌های معیار را نمی‌توان برای تمام مقاصد و در تمام موقعیتها به کار برد.

این سطح از زبان معیار ممکن است هنجاری تک‌وجهی^{۱۳}، دووجهی^{۱۴} یا چند وجهی^{۱۵} داشته باشد. زبان معیار سطح ۱ دارای هنجار تک‌وجهی تنها یک گونه معیار دارد، در مقابل زبان معیار سطح ۱ دارای هنجار دو یا چند وجهی، دو یا چند گونه زبانی [معیار دارند؛ به طور مثال زبان نروژی دارای هنجار دووجهی است، چون دوگونه زبانی در آن پایگاه معیار دارد (Ibid:pp270-1).

ملاکهای تعیین درجه معیاری با توجه به ویژگیهای آرمانی معیار

در تعیین ملاکهای تعیین درجه معیاری زبان علاوه بر ضوابط عینی و عملی باید به خصوصیات آرمانی زبان معیار نیز توجه شود. هاگن دو ویژگی متعارض را به عنوان ویژگیهای آرمانی زبانی معیار ذکر کرده است: داشتن حداقل گوناگونی و تنوع در شکل (الگوهای زبانی) و دارا بودن حداکثر تنوع و گوناگونی در نقش و کاربرد (Haugen, 1966: pp344-50)؛ به این معنا که زبانی که کمترین تنوع‌پذیری و گونه‌های آزاد زبانی و تنوعات گویشی را در خود داشته باشد و بتواند در موقعیتهای زبانی بیشتری به کار رود، قاعدتاً باید معیارتر تلقی گردد. طبیعی است که اغلب زبانهای معیار به طور نسبی می‌توانند هر دو ویژگی را همزمان دارا باشند اما هرچه بیشتر حائز هر دو ویژگی باشند به همان نسبت معیارتر خواهند بود.

ویژگی آرمانی دیگر زبان معیار، ثبات توأم با انعطاف آن است. این ویژگی که نخستین بار ماتسیوس^{۱۶}، زبان‌شناس مکتب پراگ، آن را بیان کرده، بدین معناست که زبان معیار باید تثبیت شود و در عین حال به اندازه کافی در تثبیت آن انعطاف وجود داشته باشد که متناسب با تغییر اجتماعی، تغییر کند (Garvin and Mathiot, 1956: pp366-9).

هر زبانی که سختگیرانه تدوین یافته و تثبیت شده باشد، به همان نسبت درجه معیاری والاتری خواهد داشت؛ به طور مثال، هادسن^{۱۷} در تأیید معیارتر بودن زبان فرانسه نسبت به انگلیسی، تدوین و تثبیت سختگیرانه‌تر و بی‌انعطاف‌تر فرانسوی معیار را دلیل این امر شمرده است (Hudson, 1980: p34). البته سختگیری در تدوین و تثبیت به معنای بی‌انعطافی نیست بلکه زبان معیار در همان حال که تغییر و تنوع زبانی را کاهش می‌دهد و به شکل هنجاری کمابیش یکسان باید حفظ شود، برای ایفای نقش ارتباطی خود و پاسخگویی به تحولات اجتماعی باید از خود انعطاف نشان دهد. زبانی که با درجه بالایی از سختگیری و بی‌انعطافی

معیار شده باشد، رفته رفته توانایی برقراری ارتباط را از دست می‌دهد و به زبانی مرده تبدیل می‌شود. به این ترتیب در عمل، زبانهای معیار ویژگی ثبات توأم با انعطاف را به طور نسبی دارا هستند.

ویژگی آرمانی دیگر زبان معیار، ثبات توأم با انعطاف آن است. این ویژگی که نخستین بار ماتسیوس^{۱۶}، زبانشناس مکتب پراگ، آن را بیان کرده، بدین معناست که زبان معیار باید تثبیت شود و در عین حال به اندازه کافی در تثبیت آن انعطاف وجود داشته باشد که متناسب با تغییر اجتماعی، تغییر کند (Garvin and Mathiot, 1956: pp366-9).

هر زبانی که سختگیرانه تدوین یافته و تثبیت شده باشد، به همان نسبت درجه معیاری والاتری خواهد داشت؛ به طور مثال، هادسن^{۱۷} در تأیید معیارتر بودن زبان فرانسه نسبت به انگلیسی، تدوین و تثبیت سختگیرانه‌تر و بی‌انعطاف‌تر فرانسوی معیار را دلیل این امر شمرده است (Hudson, 1980: p34). البته سختگیری در تدوین و تثبیت به معنای بی‌انعطافی نیست بلکه زبان معیار در همان حال که تغییر و تنوع زبانی را کاهش می‌دهد و به شکل هنجاری کامیابش یکسان باید حفظ شود، برای ایفای نقش ارتباطی خود و پاسخگویی به تحولات اجتماعی باید از خود انعطاف نشان دهد. زبانی که با درجه بالایی از سختگیری و بی‌انعطافی معیار شده باشد، رفته رفته توانایی برقراری ارتباط را از دست می‌دهد و به زبانی مرده تبدیل می‌شود. به این ترتیب در عمل، زبانهای معیار ویژگی ثبات توأم با انعطاف را به طور نسبی دارا هستند.

ویژگی آرمانی دیگر زبان معیار - که در سطح‌بندی فرگوسن نیز به آن توجه شده بود - یافتن قبول و پذیرش عمومی است. پیداست که جوامع زبانی را می‌توان برحسب درجه نفوذ و پذیرش زبان معیار در آنها مقایسه کرد. هرچه توافق بیشتری بر سر هنجارهای معیار وجود داشته، و هنجار معیاری تک‌وجهی و بی‌رقیب باشد، درجه معیاری آن والاتر شمرده می‌شود. در بسیاری از کشورها نظیر فرانسه، زبان معیار چنان قبول عام یافته که کوچکترین عدول و انحراف از آن با واکنش شدید پاسداران زبان رو به رو می‌شود. در این کشورها، اغلب، سنتی انتقادی و تجویزی شکل می‌گیرد که در حفظ و نگهداری معیار نقشی مؤثر دارد. زبان معیار در این کشورها بخشی مهم از هنجارهای آشکار اجتماعی است و مردم در پی دستیابی به وجهه والای اجتماعی، الگوهای معیار را به کار می‌برند.

بنابر آنچه بیان شد، ملاکهای تعیین درجه معیاری زبان را می‌توان در چهار دسته جای داد:
الف) ملاکهایی که به نحوه و گستره «کاربرد» زبان مربوط است: به کار رفتن در نوشتار، به کار رفتن در سطوح دانشگاهی و نوشتارهای علمی درجه اول در علوم تجربی و دقیق، به کار رفتن به عنوان رسانه اندیشه‌های دقیق و داشتن توانایی به عنوان زبان مقصد در ترجمه آثار علمی و اندیشه‌های دقیق، به کار رفتن در (حتی‌الامکان) همه موقعیتهای زبانی .

ب) ملاکهایی که به میزان انعطاف و سختگیری در تدوین و تثبیت زبان معیار مربوط است: با توجه به ویژگی آرمانی زبان معیار، هنجارهای معیار هرچه سختگیرانه‌تر تدوین و تثبیت شده باشد، و در عین حال امکانات بالقوه زبان و انعطاف آن برای برآوردن نیازهای زبانی جدید کاربران زبان بیشتر باشد، زبان معیارتر شمرده خواهد شد. ملاکهای یاد شده از میان نقشهایی که گاروین و ماتیو برای زبان معیار برشمرده‌اند (Garvin and Mathiont, 1956:pp 356-70)، با نقش مرجعیت^{۱۸} زبان معیار ارتباط دارد.

ج) ملاکهایی که به موقعیت زبان معیار در جامعه زبانی و نسبت آن با سایر گونه‌های زبانی رایج - از جمله گفتار- مربوط است: بی‌رقیب بودن زبان معیار یا داشتن رقیب و شریک در داشتن پایگاه معیار، نزدیک بودن به گویشهای جغرافیایی، نزدیک بودن گفتار و نوشتار.

د) ملاکهایی که به توافق مردم با زبان معیار و پذیرش آن مرتبط است: با اینکه هدف آرمانی در معیارسازی زبان این است که افراد جامعه، زبان معیار را کاملاً بپذیرند و آن را جایگزین گونه زبانی خویش سازند، این امر تا حدود زیادی ناممکن به نظر می‌رسد. از این رو می‌توان پیشنهاد روبین را در به کار بردن این ملاکها مورد توجه قرار داد. روبین می‌گوید همین که افراد جامعه زبانی الگوها و هنجارهای معیار را معتبر تشخیص دهند و هنگام ارزشگذاری اجتماعی رفتار زبانی، الگوها و هنجارها معیار را وجهه‌دارترین و درست‌ترین شکل کاربرد زبان بشمارند به عنوان پذیرش معیار کافی است (Rubin, 1977:pp 168-73)، زیرا نمی‌توان از ظهور و استمرار کاربرد گونه‌های نامعیار زبان جلوگیری کرد.

با نظری اجمالی به این ملاکها روشن می‌شود که در هیچ یک از آنها چیزی وجود ندارد که به «نظام» زبان مربوط باشد. این ملاکها عمدتاً با «کاربرد» زبان و نیز جامعه‌ای ارتباط می‌یابند که زبان در آن به کار می‌رود. ملاکهای دسته ب هم که تا حدودی به ساختار زبان مربوط است، مستقیماً تحت تأثیر کاربرد زبان قرار دارد. زبانی که در نوشتارهای علمی و دقیق

«کاربرد» دارد در سطوح مختلف زبان دقت و پختگی بیشتری می‌یابد و ضمن فعال کردن امکانات بالقوه خود و انعطاف‌پذیری بیشتر در معرض تدوین و تثبیت سختگیرانه‌تری قرار می‌گیرد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم زبان معیار شده‌تر واجد هیچ ویژگی ساختاری نیست که آن را از زبانهایی که کمتر معیار شده‌اند، متمایز سازد، بلکه زبانی که معیار شده‌تر است در تدوین و تثبیت سختگیرتر است و در عین حال امکانات دستوری و واژگانی بیشتری برای بیان معانی دقیق و باریک دارد. با این حال این امر را دلیل برتری «نظام» زبان معیار شده‌تر بر زبانهای معیار دیگر نمی‌شماریم.

وقتی زبان‌شناسان از درجه معیاری زبان سخن می‌گویند به برخی از ملاکهای چهارگانه یاد شده یا تمام آن نظر دارند. این ملاکهای چهارگانه را می‌توان به مثابه چارچوبی نظری در تعیین درجه معیاری زبانها به کار برد. اما به سبب تفاوتهایی که در مصادیق زبان معیار در زبانهای مختلف و تفاوتهای اجتماعی و سیاسی جوامع زبانی وجود داشته و دارد در کاربست این ملاکها در مورد هر زبان چارچوب نظری یاد شده را باید بومی ساخت؛ به طور مثال ملاک موقعیت زبان معیار در جامعه و نسبت آن با سایر گونه‌های زبانی نباید در تعیین درجه معیاری زبانها و بویژه در مقایسه دو زبان معیار از این حیث، ارزش یکسانی داشته باشد. زبان معیار سوئدی که فرگوسن آن را به سبب نزدیکی به گفتار و ارتباط نزدیک با گویشهای جغرافیایی می‌ستاید، موقعیت زبانی خاصی دارد که با موقعیت زبانی سایر زبانها از جمله فارسی کاملاً متفاوت است. در جامعه ایرانی که گونه‌ای از فارسی در آن زبان معیار تلقی می‌گردد، نزدیک شدن گویشهای جغرافیایی به زبان معیار به ویژه آنها که به خانواده زبانی دیگری تعلق دارند به سبب ویژگیهای قومی و نژادی خاص جامعه زبانی ایران و مسائل تاریخی و اجتماعی حداقل در آینده‌ای نزدیک امکانپذیر نیست. از این روست که این ملاک در مورد زبان فارسی چندان نباید مهم تلقی گردد. اما سایر ملاکها باید کاملاً دخیل و مؤثر باشد.

درجه معیاری گونه معیار فارسی

درباره چگونگی و گستره «کاربرد» گونه معیار فارسی باید گفت این گونه زبانی از همان آغاز به نوشتار درآمدن فارسی دری - که گونه معیار امروز دنباله آن است - در حوزه زبان علم رقیبی جدی داشته و اساساً در آغاز ناچار بوده است زبان عربی را از پایگاه زبان علم کنار بزند

و خود جای آن را بگیرد. تاریخ زبان و ادبیات فارسی نشان می‌دهد زبان دری ابتدا کاربرد ادبی یافته و آنگاه دامنه «کاربرد» آن به نوشتارهای علمی کشیده شده است. با این حال در قلمرو کنونی ایران به عنوان جزئی از سرزمینهای اسلامی، عربی زبان اول علم بوده است. از این رو بویژه در قرون نخستین رسمیت یافتن فارسی دری بسیاری از ایرانیان نوشته‌های دست اول علمی خود را به زبان عربی نوشته‌اند. گاه نیز که کتابی دست اول به فارسی نگاشته شده، خواهش و فرمان امیران و وزیران ایرانی نژاد سبب ساز بوده است. رفته رفته فارسی دری در قلمرو ایران، پایگاهی برابر با عربی در علم یافته است و برخی چون سید اسماعیل جرجانی مهمترین کتاب خود را به فارسی نوشته‌اند. با این حال در ادواری چون دوره حکومت صفویان، عربی غلبه یافته و به هر حال هیچ‌گاه فارسی زبان علم بی‌رقیب نبوده است.

مقارن با مشروطه و پس از آن، زبان عربی، رقیب دیرین فارسی در پایگاه علم، جای خود را به زبانهای اروپایی می‌دهد. علوم و فنون جدید که منشأ غربی داشتند، زبانهای رسانه خود را نیز با خود به ایران آوردند. این علوم و فنون، اصطلاحات و واژگان جدیدی داشتند که یا در تاریخ علوم مختلف سابقه نداشتند یا بر اصطلاحات و واژگان پیشین کاملاً منطبق نبودند. از این رو یکی از راه‌حلهایی که به نظر برخی دانش‌آموختگان اغلب فرنگ رفته آن روزگار می‌رسید، کنار گذاشتن فارسی و به کار بردن زبانی اروپایی در نوشتارهای علمی بود. مدرسان فرنگی مدارس نوین‌باد ایران نیز در ایجاد و توسعه این فکر تأثیر فراوان نهادند.

با این حال تحت تأثیر عوامل بسیاری از جمله تحریک احساسات ملی‌گرایانه در دوره رضاشاه و نیز به همت برخی استادان دارالمعلمین مرکزی (دانشگاه تربیت معلم فعلی) و دانشگاه تهران، اندیشه کنار گذاشتن فارسی از پایگاه علم و توسل به زبانی بیگانه رنگ باخت. امروز نیز سیاست زبانی حکومت و اندیشه غالب در میان نخبگان این است که پایگاه انحصاری زبان علم در ایران به گونه معیار فارسی اختصاص یابد. اما آیا گونه معیار فارسی بدان مایه از پختگی رسیده است که به عنوان زبان علم، توانا ایفای نقش کند و برای ایفای چنین نقشی، امکانات و قابلیت‌های لازم را دارا است، نیز آیا دانشوران ایرانی نوشته‌های دست اول علمی خود را به فارسی می‌نویسند؟

در رشته‌ها و علوم که منشأ غربی دارد، زبان فارسی با اینکه کمابیش در سطوح تخصصی

به کار می‌رود، هنوز به اندازه کافی ساختار و واژگان در اختیار ندارد اما بتدریج در حال به دست آوردن این توانایی است. می‌توان گفت از این حیث، گونه معیار فارسی بین « زبان معیار جوان» و «زبان معیار پخته» در رتبه‌بندی کلوس قرار داد و به زبان معیار پخته نزدیکتر است. به دلیل فراوانی ترجمه آثار علمی و اندیشگی زبانهای دیگر، گونه معیار فارسی در ترجمه به مرزهای پختگی نزدیک شده اما در ترجمه‌ها نیز اندکی کمبود ساختار و واژه نمایان است.

در پاسخ به پرسش دوم گفتنی است با وجود سیاست زبانی حمایت از پایگاه معیار زبان فارسی، نوشتن مقاله و کتاب علمی به زبانهای اروپایی، فضیلتی خدشه‌ناپذیر تلقی می‌گردد و نهادهای رسمی ایران مانند وزارت علوم چند یک اعتبار و امتیازی را که برای مقالات خارجی دانشوران ایرانی قائل می‌شوند برای مقالات فارسی آنان قائل نیستند. این سبب می‌شود مقالات دست اول علمی به فارسی نوشته نشود و آنچه به فارسی نوشته می‌شود، تلویحاً ضعیفتر و بی‌اعتبارتر تلقی گردد. این امر از زوایه دید معیارسازی زبان نوعی پسرفت و مانع تلقی می‌شود و از درجه معیاری زبان می‌کاهد.

برای به کار بستن ملاکهای مربوط به میزان انعطاف و سختگیری در تدوین و تثبیت نیز ناگزیر باید به تاریخ زبان فارسی نگاهی افکنیم. چنانکه ذکر شد فارسی دری ابتدا در «کاربرد»های ادبی به نوشتار درآمد و از همان آغاز با ادبیات بستگی وثیقی یافت و آثار ارزشمندی در زمینه‌های ادبی در آن به وجود آمد. «کاربرد» ادبی فارسی دری تا حتی روزگار ما چنان بر «کاربرد»های مربوط به حوزه زبان معیار سایه افکنده است که بسیاری از کتابهای علمی - علم به معنای عام نه به معنای خاص معادل science - با عناصر ادبی درآمیخته و با نثری ادبی نگارش یافته‌اند.

«کاربرد» گسترده هر زبان در شعر و ادبیات به سبب کاربرد خاص زبان و ادبیات، تدوین و تثبیت سطوح مختلف زبان را بویژه در حوزه ساختارهای صرفی و نحوی و سطح معنایی دشوار می‌کند. شاعران، ساختارهای نحوی گوناگونی را در اشعار خویش می‌آزمایند؛ واژه‌ها و ترکیبیهایی می‌سازند که با الگوهای ساخت واژی رایج و معیار تفاوت دارد و کلمات و تعبیّرات را در معناهای غیردقیق و معلق به کار می‌برند. همین سابقه ادبی و تداوم آمیختگی نوشتارهای معیار با ویژگیهای ادبی به همراه عوامل سیاسی و اجتماعی دیگر - که تبیین آنها از حوصله این مقاله خارج است - تدوین و تثبیت گونه معیار فارسی را با تساهل و تسامح همراه ساخته

است. به همین دلیل مثلاً در حوزه معنایی، کلمات قدیم و حتی جدید گونه معیار فارسی معنای دقیقی ندارند و در مقابل هاله معنایی وسیعی دارند و گویشوران و نویسندگان، آنها را در طیف وسیعی از معناها به کار می‌برند، به طور مثال وقتی از دانشجویان درس فارسی عمومی - دانشگاه تربیت معلم در تاریخ ۱۳۸۴/۱/۲۷ - خواسته شد معنی دقیق «گفتمان» را روی برگه‌ای بنویسند مشخص گردید تصور روشنی از معنای آن ندارند.

نبود سنت «فرهنگ‌نویسی همزمانی»^{۱۹} در گذشته از دیگر عواملی است که سبب بی‌ثباتی معنی و تلفظ کلمات و تعبیرات فارسی گشته است (برای دیدن شمه‌ای از نواقص فرهنگهای فارسی ر. ک. نجفی، ۱۳۷۵: ص ۴۰۵-۴۱۲).

به هر حال گونه معیار فارسی در تمام سطوح و جنبه‌هایش از سطح آوایی و معنایی گرفته تا خط و رسم الخط دچار پراکندگی است و از حیث تدوین و تثبیت، گونه معیار فارسی درجه معیاری والایی ندارد. با این حال با افزایش گستره «کاربرد»های علمی و دقیق و نوشته‌شدن فرهنگهای لغت و کتابهای دستور همزمانی به سوی تدوین و تثبیت بیشتر حرکت می‌کند.

موقعیت گونه معیار فارسی در جامعه زبانی ایران در مقیاس با سایر گونه‌های زبانی کاملاً ممتاز است. گونه معیار فارسی در پایگاه معیار در میان گونه‌های زبانی رایج در ایران هیچ رقیبی ندارد و تقریباً تمام «کاربرد»های حوزه زبان معیار را به خود اختصاص داده است، حتی با وجود تصریح قانون اساسی ایران بر امکان آموزش به زبانهای محلی، پایگاه زبان آموزشی هنوز در انحصار گونه معیار فارسی مانده است (درباره «کاربرد»های زبان معیار ر. ک. سارلی، ۱۳۸۲: بخش ۳-۹).

گونه معیار فارسی با برخی گونه‌های زبانی رایج در ایران تفاوت بسیاری دارد؛ به طوری که گاه، توانایی درک متقابل میان گویشوران آنها بسیار کم است. این امر تعجب‌برانگیز نیست زیرا برخی گونه‌های زبانی نامعیار به خانواده‌های زبانی دیگر تعلق دارند.

در گونه معیار فارسی میان گفتار و نوشتار، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. اما پیش از قارجاریان و ظهور «لفظ قلم»، فاصله گفتار و آنچه در نوشتار معیار شمرده می‌شد بسیار آشکار بوده است.

«لفظ قلم» که گفتاری مبتنی بر نوشتار بود، زاییده نیازی بود که رجال سیاسی و درباری قارجاریان به ارتباط گفتاری با یکدیگر داشتند. این گونه زبانی بعدها در نوشتار هم تأثیر نهاد و

با روند ساده‌نویسی، که مقارن مشروطه و پس از آن به اوج رسید، همراه شد. نوشتار فارسی در مسیر ساده شدن، بسیاری از الگوهای خود را از گفتار گرفت و این دو به همدیگر نزدیک شدند. با این حال آن مایه نزدیکی که میان زبان سوئدی گفتاری و نوشتاری وجود دارد در فارسی نیست.

آیا در جامعه زبانی ایران، روندهایی مشاهده می‌شود که طی آن افراد، گونه زبانی خود را رها کنند و گونه معیار فارسی را جایگزین آن سازند؟ پاسخ این پرسش قطعاً مثبت است. بسیاری از کسانی که به ویژه از مناطق دور دست به شهرهای بزرگ می‌آیند در جستجوی پایگاه اجتماعی والا تر، سخن گفتن به گویش محلی خود را رها می‌کنند و می‌کوشند حتی در خانه‌هایشان به گونه معیار سخن بگویند. اینها افراد دو زبانه‌ای هستند که کودکانشان معمولاً تنها در سخنگویی به گونه معیار مهارت می‌یابند. جالب این است که بسیاری از این افراد عامدانه گویش بومی خویش را به کودکانشان نمی‌آموزند. از دید معیارسازی زبان، این امر نمونه برجسته و کامل پذیرش معیار است؛ بویژه اینکه حتی در مناطقی که مردم، گویش بومی متمایزی (نسبت به معیار) دارند نیز تمایل و تظاهر به «کاربرد» گونه معیار قابل توجه است.

اما آیا چنین روندهایی عمومیت دارد؟ پاسخ منفی است. اقوام و گروه‌هایی نیز وجود دارند که گونه زبانی خویش را به مثابه نمادی نیرومند از خرده فرهنگ خویش حفظ می‌کنند و بر تداوم تکلم به آن اصرار می‌ورزند. با این حال اینان نیز در موقعیتهای رسمی‌تر گونه معیار را به کار می‌برند و در بسیاری از موقعیتهای زبانی آن را معتبرتر می‌شمارند.

نتیجه

باری، گونه معیار فارسی با در نظر گرفتن ملاکهای دسته اول و دوم در سنجش درجه معیارشدگی وضعیتی نه کاملاً مطلوب ولی رو به رشد دارد؛ اما با توجه به وضعیت سیاسی و اجتماعی و تاریخی کشور ایران با عنایت به ملاکهای دسته سوم و چهارم وضعیت مطلوبی دارد. زبان فارسی مطابق سیاست زبانی ایران زبان علم است ولی نهادهای علمی ترجیح می‌هند دانشمندان ایرانی بهترین آثار علمی خود را به زبانهای بین‌المللی بنویسند. این امر سبب می‌شود تواناییها و امکانات این زبان در حوزه علم - که از پیش نیز ضعیف بوده - توسعه نیابد. از سوی دیگر الگوهای زبان فارسی در سطوح مختلف با رواداری تنوع و با سختگیری اندکی

تدوین و تثبیت شده است. از دیگر سو زبان فارسی در پایگاه معیار هیچ رقیبی ندارد و عموم مردم آن را به عنوان الگوی برتر زبانی پذیرفته‌اند.

1. P.Garvin
2. M.Mathiot
3. folk speech
4. Urban culture
5. Folk culture
6. E. Haugen
7. J. and L.Milroy
8. J.Rubin
9. Manicas
10. W. Labov
11. Kloss
12. C.A. Ferguson
13. Unimodal
14. Bimodal
15. Multimodal
16. V. Mathesius
17. R.A. Hudson
18. frame- of reference function

۱۹. «فرهنگ نویسی همزمانی» را به قیاس زبانشناسی همزمانی یا دید همزمانی در زبانشناسی به کار برده‌ام؛ به معنای فرهنگ‌نویسی بر مبنای زبان رایج در دوره مؤلف یا مؤلفان فرهنگها.

منابع

۱. سارلی، ناصر قلی؛ روند معیار سازی زبان فارسی؛ رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲.
۲. نجفی، ابوالحسن؛ «شمه‌ای از نواقص فرهنگ‌های فارسی»؛ درباره زبان فارسی؛ زیر نظر نصرالله پورجوادی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
3. Fasold, R., The Sociolinguistics of Society, Oxford: Blackwell, 1984.
4. Ferguson, C.A., The Language Factor in National Development (1962), Repr in Sociolinguistic Perspectives, Ed by Thom Heubner, Oxford: Oxford University press, 1996.
5. Garvin, P. and Mathiot, M., Urbanization of Guaran Language: A Problem in Language and Culture, (1956), Repr in Readings in the Sociology of Language, Ed by J.A. Fishman, Mouton: The Hague, 1968.

-
6. Haugen, E. , Dialect , Language , Nation (1966) , Repr under title of Language Standardization , Sociolinguistics: a Readr and Coursebook, Ed by N. Coupland and A.Jaworski, Macmillan Press, 1997.
 7. Hudson, R.A. Sociolinguistics, Cambridge: Cambridge University Press, 1980.
 8. Milroy, J. and Milroy, L., Authority in Language, London : Routledge and Kegan paul, 1985.
 9. Rubin , J. , Language Standardization in Indonesia, Language Planing Processes, Ed by J. Rubin and others, Mouton : The Hague , 1977.
 10. Williams, G. , Sociolinguistics, Routledge, 1992.